

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و دوم
آذر ۱۴۰۰ شماره ۲۶۱

از منافع ملی ایران در مقابل اجانب و عمال داخلی و خارجی آنان دفاع کنیم

اخیرا دولت صهیونیستی اسرائیل مجدداً ایران را تهدید کرده است که اگر در گفتگوهای «برجام» به زورگویان جهانی تسلیم نشود تاسیسات هسته‌ای ایران را بمباران و نابود خواهد کرد. ژست‌های نظامی، همراه با تبلیغات رسانه‌های صهیونیستی و ایرانیان اجنبی‌پرست، خودحقیریندار و وطن‌فروش نیز گوش فلک را کر می‌کنند. این هیاهو باید هراس در دل سران ج.ا. ایران بیفکند که به هر خفتی در مذاکرات تن در دهند.

این تهدیدات سخنان پوچی بیش نیستند و تنها برای ایجاد ترس و تقویت سازشکاران داخلی و متحدان اجانب در ایران صورت می‌گیرند که با تکیه بر این شانتاژهای بین‌المللی، دولت ایران را وادار کنند که به خیانت جدیدی بر ضد منافع ملی ایران در مذاکرات احتمالی و آتی «برجام» تن در دهند. همین توافقنامه کنونی «برجام» محصول خیانت جناح اصلاح‌طلبان غرب‌گرا و نه فقط اصلاح‌طلبان غرب‌گرا در کشور ماست که برای تحمیل این سند خیانت به میهن ما و جلوه دادن شکست به پیروزی در کوچه و خیابان‌ها با دستور آقای روحانی رقصی می‌کردند و مدعی بودند که حل مشکلات اقتصادی کشور تنها از طریق قرار گرفتن بر مدار توسعه غربی ورود می‌کنند و ما دیدیم که این خیانت‌گروهی هیچ مشکلی را نگشود و اصلاح‌طلبان و حامیان تسلیم و سازش با آمریکا که به مردم ایران دروغ می‌گفتند، به سوراخ‌های خود خزیده و سخنی برای مردم ایران نداشتند و ندارند که بگویند.

از جمله صهیونیسم و سلفیسم با این درجه از خیانت ملی رهبران ایران هم راضی نبودند و بیشتر می‌طلبیدند. آنها نابودی همه فناوری و دستاوردهای مردم ایران را طلب می‌کردند. فشار لابی صهیونیسم در آمریکا به آنجا رسید که دونالد ترامپ... **ادامه در صفحه ۲**

حزب کار ایران (توفان) و حزب رویونیستی توده ایران

حزب توده ایران به هشتاد سالگی رسید و لذا جا دارد که گذشته این حزب در پرتو مارکسیسم - لنینیسم مورد بررسی علمی و نه تبلیغاتی و هوچی‌بازی رویونیستی قرار گیرد.

نظرحزب کار ایران (توفان) در مورد حزب توده ایران بارها بیان شده و در میان فعالان سیاسی روشن است. حزب کار ایران تاریخ حزب توده ایران را به دو دوران، انقلابی و مارکسیستی - لنینیستی دورانی که به دنباله‌روی از رویونیسم خروشچفی و تأیید این سیاست ضدانقلابی پرداخت و هم به سوسیالیسم خیانت کرد و هم حزب توده ایران را به انحراف کشانید، تقسیم می‌کند.

زمانی که هجوم رویونیسم برای نابودی سوسیالیسم با سخنرانی نیکیتا خروشچف برضد رفیق استالین که معمار ساختمان سوسیالیسم در شوروی بود، در کنگره بیستم حزب کمونیست پرافتخار شوروی مطرح شد، هر کمونیستی می‌فهمید که هدف از کوبیدن رفیق استالین که مظهر و معمار ساختمان سوسیالیسم بود، تنها یک مبارزه شخصی و انتقادی نیست، کوبیدن فرد نیست، بلکه حمله‌ای رویارو با سوسیالیسم و مظاهر آن است. آنها برای نابودی سوسیالیسم، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و جایگزینی آن با استقرار دیکتاتوری بورژوازی در حزب کمونیست اتحاد شوروی و تصفیه اعضا و رهبری کمونیستی آن با این طرفه به میدان آمدند و شوروی را فروپاشاندند.

رویزیونیسم دشمن سوسیالیسم، ایدئولوژی بورژوازی و همدست امپریالیسم است. و این را سیر تاریخ کمونیسم نشان داده است. فقط کسانی که نمی‌خواهند بفهمند و به خودشان دروغ می‌گویند به انکار این واقعیت دست می‌زنند و در باره آن سکوت کرده‌اند.

حتی تا به امروز نیز رویونیست‌ها تلاش می‌کنند تا ماهیت مبارزه عظیم ایدئولوژیکی را که بعد از درگذشت استالین بروز یافته است، تحریف کنند. در تمام نوشتجات رویونیستی که برای فریب و خالی نبودن عریضه، دست به انتقاد از خروشچف می‌زنند، - چون دیگر انحرافات خروشچفی قابل دفاع نیست - پاره‌ای انتقادات به رفیق استالین را ناروا دانسته و یا معتقدند که ریشه‌های برخورد به استالین همه‌جانبه بررسی نشده است. آنها تلاش دارند به هر وسیله‌ی گمراه‌کننده‌ای که در دست دارند به کنه مطالب نپردازند و از کنارش با شیوه ژرنالیستی گریز زنند. به طوریکه خواننده سرانجام نمی‌فهمد که این رویونیست‌های مدرن به نبرد ایدئولوژیکی که منجر به انشعاب در جنبش کمونیستی شد باور دارند یا خیر. حال آنکه آنها فقط باید به یک پرسش کمونیستی پاسخ دهند تا دست همه رو شود. **...ادامه در صفحه ۳**

کشتار پناهندگان و آوارگان در پای برج و باروهای اروپا و غرب

زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی شاعر پناهنده و دربردار ایران که در فرانسه در تبعید جانش را بر سر آرمانش نهاد در مقاله‌ای تحت عنوان «پناهنده سیاسی «واقعی» کیست؟» به تفاوت میان پناهندگان سیاسی و سودجویان لومپنی که از قیل این نام با اعتبار و سوء استفاده از آن به الف و الوفی رسیدند، اشاره می‌کند. وی در مورد پناهنده سیاسی نوشت: «اما این «پناهنده‌های سیاسی» همگون نیستند و از زمین تا آسمان با هم فرق می‌کنند، عده زیادی جاجوخ کرده‌اند و از این که تمام امکانات زندگی قبلی در دستشان است و حتی امکانات بیش‌تر لهو و لعب و سیر و سیاحت، بسیار راضی هستند. عده‌ای دیگر که به اجبار به بیرون پرتاب شده‌اند، تمام مدت نفس نفس می‌زنند و تلاش می‌کنند که از پا نیفتند، و در حفظ سلامت اندیشه خود بکوشند و هر کس به نوعی، خود را برای ساختن ایران ویران شده سرپا نگهدارد. فرق است میان آن که یارش دربر با آن که دوچشم انتظارش بر در». غلامحسین ساعدی که از شعله‌های نورانی ادبیات مبارز کشور ماست از پرتاب شدنش به خارج به جرم مبارزه برای سربلندی ایران و دفاع از وطنش سخن می‌گوید و اضافه می‌کند: «پناهنده سیاسی کیست؟ پناهنده سیاسی کسی است که چهره به چهره رویه‌رو، در برابر حکومت مسلط ایستاده بود، و اگر بیرون آمده، از ترس جان نبوده است. او با همان فکر مبارزه و با سلاح اندیشه خویش ترک خاک و دیار کرده است.

در این میان هستند بسیاری از نویسندگان، شاعران، نقاشان، مجسمه‌سازان، که سلاح آن‌ها همان کارشان است و در جرگه زرمندگان دیگر قرار می‌گیرند پناهنده سیاسی نیست این است که با جلالان حاکم بر وطنش تا نفس آخر بجنگد و حاضر نیست از پا بیفتد.

به لقمه نانی بسنده می‌کند، ناله سر نمی‌دهد و شکوه نمی‌کند. مدام در تلاش است که دیوار جهنم آخوندها را بشکند و به خانه برگردد. خانه او وطن اوست. برای تمیزکردن خانه قدرت روحی کافی دارد و وقتی آشغال‌ها جمع شدند، حاضر است سرتاسر وطن را با مژه‌های خود پاک کند. از جان گذشته است و مطلقاً نمی‌ترسد».

در دومین شماره «الفبا» (بهار ۱۳۶۲)، ساعدی در مقاله‌ای با عنوان «دگرپرسی و رهایی آواره‌ها»، راه دراز و پیچ در پیچ پناهندگان را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد، تفاوت مهاجر و پناهنده را بر می‌شمارد، دنیای آوارگان را برزخ می‌نامد که با «امید و ناامیدی» به هم آمیخته است. مهاجر «همیشه امیدوار است که زمستان به بهار یا پاییز به زمستان برسد که جاکن شود و به مکان و قرارگاه خوش‌تری برگردد (...). مهاجر امیدوار است، هر چند که ریش و گیسیش به سپیدی نشسته باشد. آواره اما **...ادامه در صفحه ۴**

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

از منافع ملی... دنباله از صفحه ۱

رئیس جمهور جمهوری خواه آمریکا تسلیم آنها شد و توافقی نامه‌ای را که کشورش امضاء کرده بود و به تصویب شورای امنیت سازمان ملل نیز رسیده و جنبه قانونی و جهانی داشت با بی‌شرمی و گردن کلفتی به زیر پا گذارد و به ریش ایرانی‌های خود فروخته در دستگاه حاکمیت ایران، که مخازن آب سنگین تاسیسات غنی‌سازی نطنز را با بتون پر کردند و از تحقیقات علمی دست کشیدند، آنهم بدون اینکه امتیازی از آمریکا گرفته باشند، خندید. امضای «برجام» خیانت به منافع ملی ایران بود، زیرا نه تنها مزیتی برای ایران نداشت حتی ایران را وادار کرد بر حقوق قانونی خود که قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای به ایران می‌داد، چشم ببوشد و در مرتبه‌ای ضربه‌پذیرتر از سابق قرار گیرد. ایران قرارداد استعماری «الحاقی» را که حتی شرط تأیید قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نبود، برای رضایت جاسوسان غرب امضاء کرد و در وضعیت بدتر از دوران آغاز اختلافات هسته‌ای با آمریکا و اسرائیل قرار گرفت. اگر ایران بر همان حقوق اولیه جهانی به رسمیت شناخته شده خود پافشاری می‌کرد و تسلیم «برجام» نمی‌شد، وضعیت‌اش در شرایط بهتری از وضعیت کنونی قرار می‌داشت. آمریکا هر روز برای نقض حقوق ایران قانونی از خود می‌تراشد و با اشاره به اینکه حاضر است از این مزیت خود دست بردارد، ایران را به عقب‌نشینی و تسلیم جدیدی ترغیب می‌کند. این تاکتیک برای آمریکا هیچ‌گونه هزینه‌ای ندارد و حرف مفت و باد هواست، ولی دستاویزی برای خیانت کاران در ایران است. به این جهت هرگونه عقب‌نشینی ایران خیانت به منافع ملی بوده و آغاز نابودی سرزمین ماست. حزب ما بارها گفته و تکرار می‌کند کسی که انگشش را به استعمارگران می‌دهد و مقاومتی نمی‌کند، بعداً دست و سرش را هم خواهد داد، زیرا آنها تنها با درهم کوبیدن سر ایران موافقت دارند. آنها هستی کشور ما را می‌خواهند و این امر را غرب استعمارگر در ۱۰۰ سال اخیر در مورد ایران بارها و مدام ثابت کرده است. آنها خواهان یک ایران مستعمره هستند. مگر تحریکات و خرابکاری و ترغیب صدام به تجاوز به ایران قبل از «برجام» نبود؟ غرب‌گرایان در ایران بر تاریخ و رویدادهای مشخص این چند دهه ساله آشکارا چشم می‌بندند. بر رویدادهای جهان و نقش خونبار این جنایت کاران پرده نادانی می‌افکنند. آنها شرط هر موفقیت ایران در سیاست خارجی را نزدیکی و کنار آمدن با آمریکا جا می‌زنند. برای آنها خیانت در مسئله هسته‌ای «وثیقه» آسایش و رفاه مردم ایران قلمداد می‌گردد. آنها گرگ‌ها را آرایش می‌کنند و بر چشم مردم ایران و نسل جوان خاک می‌پاشند.

اختلاف آمریکا در زمان اواما با همراهی اتحادیه اروپا در مخالفت با اسرائیل بر سر مسئله هسته‌ای با ایران در این بود که اواما با شم طبقاتی خود، معقولانه رفتار می‌کرد و معتقد

بود دانشی که ایرانیان در این عرصه کسب کرده‌اند را نمی‌توان به عقب بازگرداند و از مغز آنها بیرون کشید. ما حتی اگر با شیوه جرج بوش بخواهیم از تحصیل دانشجویان ایرانی در خارجه در رشته‌های هسته‌ای و فیزیک اتمی جلوگیری کنیم، بازم قادر نخواهیم بود که دانائی مکتسب آنها را نابود کنیم و به این جهت صلاح ما در آن است که دست‌آورد ایران را به حداقل رسانده و آنرا در کنترل سیاسی و امنیتی خود بگیریم و مانع شویم که آنها از سقف مجاز معینی عبور کنند. صهیونیست‌ها ولی معتقد بودند و هستند که نه تنها باید این دست‌آوردها را نابود کرد، بلکه باید مغزها و دانائی‌های ایران را نیز با ترور دانشمندان و خریدن کارشناسان که به دعوت تدریس در دانشگاه‌های خارج تن در دهند و برای شرکت‌های غربی فعالیت نمایند، محو نمائیم، توصیه آنها به اساتید و دانشمندان ایران این بود - یا مرگ در ایران و یا ثروت در خارج - آنها در این عرصه توانستند از موفقیت‌های فراوانی با نفوذ در میان اصلاح‌طلبان آمریکائی در ایران و در ارگان‌های امنیتی و نابودی مغزهای ایران - چه کسانی که نامشان منتشر شده و چه آنها که منتشر نشده - برخوردار شوند. ترامپ بر این سیاست تأکید می‌ورزید و تروریسم دولتی را بر پیشانی خود به صورت رسمی نوشت. ما از اروپائی‌های حقیر و بی‌شخصیت که به حرافی و قلب واقعیت به نفع اربابشان مشغولند سخن نمی‌گوئیم. آنها نوکر دست به سینه آمریکا هستند و شرم ندارند که به زیر امضای خود، در تقلید از آمریکا زنند و زبان به طلب کاری و گستاخی گشایند.

حال ما با این وضعیت روبرو هستیم که آمریکا که از توافقی نامه خارج شده به عنوان طلبکار به میان آمده است و از ایران می‌خواهد که برای بازگشت آمریکا بر سر میز مذاکره از پاره‌ای حقوق دیگر خود صرف‌نظر کند و برای فریب ایرانیان، به ترسیم تصویری از رفع مشکلات ایران و تبدیل ایران آینده به بهشت برین از زبان اصلاح‌طلبان آمریکائی در ایران می‌پردازد تا با سوء استفاده از فاجعه اقتصادی، مفساد اجتماعی موجود که دست‌آورد مافیای و الیگارشی حاکم است، در ایران برای خود کسب امتیاز کند. نوکران آمریکا و اسرائیل در درون ایران که سابقاً برای خیانت «تیم مذاکره کننده هسته‌ای» که زیر سایه جاسوسان اجنبی کار می‌کرد، رقاصی می‌کردند، بر همین جنبه تخیلی و رویائی ایران مرفه در سایه منویات آمریکائی تکیه می‌کنند. اکنون توپ در زمین آمریکاست و آنها باید بدون قید و شرط و رفع خساراتی که به ایران وارد کرده‌اند به پای میز مذاکره با انتقاد از خود بازگردند و همان سند خیانت قدیمی ایران را که مورد تأیید آنها بود مجدداً به اجراء در آورند. اساساً مذاکره‌ای در کار نیست که رسانه‌های وابسته به آمریکا قصد دارند آن را به مسئله روز بدل کنند. مذاکرات سال‌ها پیش به پایان رسیده است. فقط آمریکا که صحنه را ترک کرده بود

باید رسماً اعلام کند که توافقی نامه را قبول دارد و امضاء خود را به رسمیت می‌شناسد. این حداقل اقدامی است که باید انجام شود. شروطی نظیر تغییر سیاست خارجی ایران در مسیر منافع اسرائیل و یا بدور ریختن دست‌آوردهای نظامی ایران در عرصه موشکی، فضائی و یا دریائی مطالبات بی‌شمارانه‌ایست که هرگز نباید به آن وقعی گذارد. یا آمریکا از اعمال خویش طلب پوزش کرده، خسارت ایران را تأمین نموده و به امضای خود در حال و آینده احترام می‌گذارد و یا اینکه هرگونه مذاکره هسته‌ای برای تعیین حدود خسارت وارده به ایران بی‌دورنماست. طبیعی است که اگر جناح حاکم کنونی که خود به دستور رهبر سند «برجام» را امضاء کرده است، بخواهد از راه رفته باز گردد، راهی جز مقاومت و حفظ منافع ملی ندارد. جو بایدن رئیس جمهور فعلی آمریکا حتی حاضر نیست تعهدی برای «توافقی احتمالی آتی» متقبل گردد و تضمینی به ایران بدهد که امضای خویش را در آینده پس نمی‌گیرد. وی این خواست و شرط محقانه و قابل فهم برای همه را با خونسردی و قلدری رد می‌کند روشن است کسانی که ناقض سند بوده‌اند، باید هزینه این اقدامات خودسرانه خویش را بپردازند و نه ایران. ایران در عین اینکه باید از توسل به هرگونه خشونت پرهیز کند، ولی باید بداند که پاسخ مشت را باید با مشت داد. راهزنان دریائی که نفت ایران را می‌دزدند باید ضربه سهمناک مشت ایران بر مغزشان را حس کنند وگرنه بر این دور شیطانی پایانی نخواهد بود. هر کشوری برای اینکه سربلند زندگی کند، از غرور ملی‌اش دفاع کند، منافع ملی خویش را در نظر داشته باشد، مدافع میراث فرهنگی و تمدن تاریخی چند هزار ساله خود باشد، از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خویش دفاع نماید، باید هزینه لازم را نیز بپردازد. این سیاست را همه کشورهای موفق در جهان اعمال کرده‌اند.

سرمایه‌داری و حقوق زن

تنها افرادی که به هیچ‌وجه توانائی فکر کردن ندارند یا به هیچ‌وجه اطلاعی از مارکسیسم ندارند، می‌توانند از آن چنین نتیجه‌گیری کنند: پس جمهوری، آزادی حق طلاق، دموکراسی، آزادی حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها هیچ ارزشی ندارد! ولی مارکسیست‌ها می‌دانند که دموکراسی سیستم طبقاتی را از بین نمی‌برد، بلکه فقط مبارزه طبقاتی را خالص‌تر، گسترده‌تر، واضح‌تر و بُراتر می‌گرداند و این همان چیزی است که ما بدان نیازمندیم. هر چه آزادی طلاق کامل‌تر باشد، برای زن واضح‌تر می‌گردد که سرچشمه «بردگی خانگی» او سرمایه‌داری است و نه فقدان حقوق. هر چه نظام دولتی دموکراتیک‌تر باشد برای کارگران روشن‌تر می‌گردد که پایه بدبختی آنها سرمایه‌داری است و نه فقدان حقوق. هر چه تساوی حقوق ملل کامل‌تر باشد (این تساوی بدون آزادی جدانشدنی کامل نیست)، برای کارگران ملت تحت ستم روشن‌تر می‌گردد که اشکال اساسی سرمایه‌داری است و نه فقدان حقوق، والا آخر «کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره اکونومیسم امپریالیستی» و.ا. لنین. نشریه شماره ۶۲- حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ص - ۸۵

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران

حزب کار ایران... دنباله از صفحه ۱

آیا حمله به رفیق استالین تحت لوای مبارزه با «کیش شخصیت» وی، حمله به سوسیالیسم بود و یا اینکه دفاع از سوسیالیسم محسوب می‌شد؟ بعد از این حمله در قالب سخنرانی مخفیانه خروشچف در کنگره بیستم و آنهم بدون اطلاع کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (به خاطرات رفیق گاگانویچ مراجعه کنید - توفان) که سند آن را برای نخستین بار، سازمان «سیا» در آمریکا منتشر کرد، ضدانقلاب مجارستان به تندیس‌های استالین در بوداپست هجوم آورد و آنرا پائین کشید و سپس مسلحانه به کشتار کمونیست‌ها و آتش زدن دفتر حزب کمونیست در بوداپست پرداخت. همین روش را سایر ریزیزونیست‌ها به تدریج در سایر اقطار شوروی آن زمان با حيله گری ریزیزونیستی به عهده گرفتند و با سیاست استالین‌زدانی به پاکسازی سوسیالیسم همت گماشتند. یوگسلاوی «تیتو»، دوست خروشچف، در آن زمان یار ضدانقلاب مجارستان بود و به این کشور اسلحه وارد کرد و ضدانقلاب مجارستان را مسلح نمود. خروشچف از نظریات ریزیزونیستی «تیتو» که در پی ایجاد خودمختاری‌های کارگری بود به شدت دفاع می‌کرد. در همین زمینه بود که رفقای حزب کمونیست چین در نزاع با افکار ریزیزونیستی خروشچف به انتشار نشریه‌ای در افشاء رشد سرمایه‌داری دلخواه خروشچف در یوگسلاوی دست زدند.

حزب توده ایران نیز از این آشفته‌گی ناشی از این حملات سهمگین و گسترده ریزیزونیسم در امان نماند. عده‌ای به علت ایمان عمیق به شوروی، خطا ناپذیری سوسیالیسم و عده‌ای نیز به علت وابستگی و تکیه به زندگی راحت در مهاجرت، فقدان روحیه انقلابی و عده‌ای دیگر نیز به مناسبت نوکرفستی برای شوروی‌ها به تائید نظریات خروشچف در درجات گوناگون دست زدند.

رفیق احمد قاسمی عضو برجسته، انقلابی و کمونیست با ایمان کمیته مرکزی حزب توده ایران با هشاری و با تردید به این نظر خروشچف نگریست و به صراحت اعلام داشت که حمله به استالین حمله به سوسیالیسم است و حاضر نشد به زیر پای اسنادی که رفیق استالین این رهبر استثنائی و بزرگ‌ترین سیاستمدار قرن بیستم و ناجی بشریت از قید نازیسم و فاشیسم را محکوم می‌کرد، امضاء بگذارد. این مبارزه رفیق احمد قاسمی برضد دسیسه ضداستالینی که بعداً به صورت مبارزه بر ضد تمام تئوری‌های همزیستی مسالمت‌آمیز (آنهم نه میان دولت‌ها بلکه میان جبهه‌های آزادیبخش و امپریالیسم و یا طبقات حاکم و محکوم)، گذار مسالمت‌آمیز (انصراف از انقلاب) و مسابقه مسالمت‌آمیز (نفی مبارزه سیاسی و انحراف به اکونومیسم) و یا تئوری‌های «حزب تمام خلق» و «دولت تمام خلق» خروشچف درآمد، به پرچم مبارزه انقلابی ضد ریزیزونیستی توسط رفقا قاسمی، فروتن، سغانی و امیرخیزی بدل شد که متأسفانه سیر رویدادهای بعدی و خرابکاری «سازمان انقلابی» در جنبش کمونیستی که پرچم کاستریسم یعنی ریزیزونیسم «چپ» را برافراشته بود و به مبارزه با

رفقای سه‌گانه علم شده بود به مرگ رفیق عباس سغانی منجر گشت، مانع از آن گردید که سایر منتقدان و مخالفان ریزیزونیسم با اطمینان و احساس امنیت از تبعیدگاه شوروی و زندان ریزیزونیسم رهائی یابند.

در پلنوم یازدهم حزب توده ایران رفقا قاسمی، فروتن و سغانی در مقابل هجوم ریزیزونیسم به مقابله برخاستند و از حزب توده ایران اخراج شدند. این نقطه عطفی در تاریخ حزب توده ایران بود که ترجیح داد به جبهه ریزیزونیسم بپیوندند و رفیق استالین را با دروغ آلوده کند. نگارش مقالات ضد کمونیستی توسط رضا رادمنش این قره‌نوکر شوروی در حمایت از خروشچف و ایجاد نفرت نسبت به رفیق استالین در مجله دنیا تنها مثنی از خروار بود.

در این زمان به یک دوره تاریخی زندگی حزب توده ایران پایان داده شد. حزب توده ایران بعد از تسلط ریزیزونیسم بر وی دیگر حزب طبقه کارگر ایران نبود و نیست و نمی‌تواند افتخارات گذشته این حزب و خدماتی را که حزب توده ایران در دوره نخست فعالیت خود به جامعه ایران و طبقه کارگر ایران کرده است از آن خود بداند. پس از این تاریخ حزب توده ایران به آلت دست شوروی‌ها بدل شد و به عنوان عامل این قدرت ریزیزونیستی و سپس امپریالیستی در جهان و ایران عمل کرد و ما شاهد نقش فاجعه‌آمیزش در خدمت منافع شوروی در ایران بعد از انقلاب بودیم.

فاجعه‌ای را که این حزب در دفاع از جمهوری اسلامی در ایران به وجود آورد و نقش خفت‌باری را که در لودادن مبارزان و انقلابیون ایران وجهه همت خود قرار داد، تاریخ ایران فراموش نمی‌کند و این حزب حتی تا به امروز نیز حاضر نیست از کشتار مبارزان ایرانی نظیر شکرالله پاک‌نژاد، سعید سلطان‌پور و سایرین در اوایل دهه ۶۰ در ایران صحبت کند و فورا به کشتار سال ۱۹۶۷ پناه می‌برد، زیرا این رویداد در دوره حمایت این حزب از جمهوری اسلامی قرار دارد و چون لکه ننگی بر تارک این حزب ریزیزونیستی و همدستان چریکش چسبیده است.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به اعتبار و تلاش رفقا قاسمی، فروتن و سغانی و پاره‌ای دیگر از کمونیست‌های ایران بنیان‌گذار شده و در تکامل خود به حزب کار ایران (توفان) تکامل یافت، که بیان میراث حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران در دوره نخست فعالیت انقلابی خود می‌باشد، تشکیلی بود که در نزاع عظیم ایدئولوژیک جهانی که ریزیزونیست‌ها در تمام اسناد خود آن را مسکوت می‌گذارند، در سمت طبقه کارگر جهان در سمت ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم قرار گرفت و این امر، تعیین‌کننده ماهیت پدیده است و نه قدرت موقتی فروریز عددی که پشیزی در مبارزه طبقاتی ارزش ندارد و ما با نتایج شوم آن در جهان، برگور فروپاشی نظام شوروی روبرو هستیم.

هشتاد سالگی حزب توده ایران تاریخ حزب کار ایران (توفان) نیز هست، زیرا این حزب است که از دستاوردهای جنبش کمونیستی ایران دفاع کرده و می‌کند. این تشکل هست که در مقابل ریزیزونیسم خروشچف و کاستریسم آمریکای لاتین ایستاد و

مشعل فروزان مارکسیسم لنینیسم را به دست گرفت. از این امر همه ریزیزونیست‌ها خشمگین‌اند و مدام تلاش می‌ورزند که ماهیت اختلافات عظیم ایدئولوژیک در عرصه جهانی میان مارکسیسم لنینیسم و ریزیزونیسم را بی‌ارزش و ناشی از دعوای شخصی، خودپرستی رهبران و یا «ناسیونالیسم» چین و آلبانی جلوه دهند. ریزیزونیست‌ها در تمام اشکال و تشکل‌های خود چه حزب توده‌ای چه چریکی که معتقد به اردوگاه سوسیالیسم تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی «سوسیالیستی» بودند و بعد از انقلاب نان و نمک آنها را خوردند راهی ندارند جز اینکه برای کتمان چهره ریزیزونیستی خویش به نفی واقعیت تاریخ دست بزنند زیرا در غیر این صورت باید روشن کنند که در این پیکار عظیم جهانی در آن روز در کجا ایستاده بودند و کدام ایدئولوژی را تبلیغ می‌کردند.

حزب تقلبی توده ایران همین امروز نیز که به نگارش تاریخ خود می‌پردازد، جدائی رفقا قاسمی-فروتن و سغانی از خط مشی ریزیزونیسم حزب توده ایران را یا مسکوت می‌گذارد، یا به ماهیت آن نمی‌پردازد و یا آن را دگرگونه جلوه می‌دهد. فروپاشی سوسیالیسم امپریالیسم شوروی که پیشگویی این رهبران حزبی بود، چون خاری در چشمان ریزیزونیسم توده‌ای می‌خلد. بیان حقایق در مورد رفقای سه‌گانه پایان مشروعیت حزب توده ایران است.

همین روش را تمامی بورژوازی ایران اعم از ملی و غیرملی در پیش گرفته است. آنها تاریخ ایران را با شم طبقاتی خویش می‌نویسند، ولی از نقش حزب توده ایران یا نامی نمی‌برند و یا برای کتمان اشتباهات خود با بدنامی از این حزب قهرمان در دوره نخست فعالیت انقلابی‌اش یاد می‌کنند. بورژواها منافع طبقاتی خویش را به خوبی تمیز و تشخیص می‌دهند.

اساساً نمی‌شود به نگارش تاریخ ایران پرداخت بدون آنکه به نقش عظیم حزب کمونیست ایران، گروه ۵۳ نفر و حزب توده ایران در آن اشاره کرد. تاریخ ایران حداقل از زمان تبعید رضاخان به دست امپریالیسم بریتانیا مشحون از مبارزات حزب توده ایران بوده و رنگ توده‌ای دارد. حزب توده ایران را باید بر اساس نقش عظیم و انکار ناپذیری که در آموزش جامعه ایران در تمام زمینه‌های فرهنگ، ادب، تئاتر، فیلم، هنر، موسیقی، شعر، ورزش، علم، فرهنگ کتاب‌خوانی، ترجمه ادبیات جهان، زندگی مدرن، مبارزه با بی‌سوادی، دفاع از استقلال ملی ایران و تمامیت ارضی، تشکل طبقه کارگر ایران در سندیکاهای کارگری و حزب سیاسی‌اش، یعنی در حیات اجتماعی ایران و آن هم در دوران تسلط فئودالیسم، رجال بی‌اعتماد به توده مردم در اکثریت خویش وابسته به بیگانه بودند، در نظر گرفت. حزب توده ایران نخستین تشکل ایرانی بود که برضد شرکت نفت انگلیسی در ایران به مبارزه دست زد، چهره مخوف امپریالیسم آمریکا را در ایران افشاء کرد و جامعه ایران را با ادبیات و تحولات مدرن جهان آشنا نمود. حزب توده ایران چنان مهری به جامعه ایران با مبارزات انقلابی خویش وارد آورد... ادامه در صفحه ۴

امپریالیسم آمریکا تروریست، متجاوز، تشنج‌آفرین، ناقض حقوق اساسی انسان‌ها و دشمن شماره یک بشریت است.

حزب کار ایران... دنباله از صفحه ۳

که از این سرچشمه‌ی الهام تا به امروز، همه نسل‌های ایران متمتع شده‌اند. حزب توده ایران خاورمیانه را نیز متلاطم ساخت. امروز دیگر کسی نمی‌تواند در ایران بدون شرم و حیا از «دنیای آزاد» آمریکا صحبت کند.

قهرمانان شهید توده‌ای فرزندان خلق ایرانند که تا به امروز منبع الهام همه مبارزان راه آزادی و استقلال ایران می‌باشند و ننگ دارند که نامشان توسط روزیونیست‌های حزب توده ایران مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. آنها مبارزان خطوط مقدم مبارزات ضدامپریالیستی بودند و نه مانند حزب توده ایران که در پی توجیه اشغال‌گری و تجاوزات امپریالیستی و سازش طبقاتی در قرن بیست و یکم در عراق و افغانستان بود و امروز با روش شرم‌گینانه به دنبال نزدیکی با آمریکا برآمده است.

حزب توده ایران که به مردم تکیه داشت و تغییرات را در متن خیابان‌ها می‌جست و نه در چانه‌زنی با امپریالیسم و یا در میان طبقات حاکمه، نسلی را در ایران پرورش داد که بالنده بوده و هنوز هم علیرغم تمام دسیسه‌های نئولیبرال‌های امپریالیسم و صهیونیسم برای آزادی و استقلال ایران و استقرار دموکراسی در کشورش مبارزه می‌کند. حزب توده ایران زنان را به خیابان آورد و آنها را با حقوق اجتماعی خود در آن دوران تسلط تفکر قرون وسطایی زن‌ستیز، حتی در زمان حکومت قانونی دکتر مصدق آشنا ساخت. این دستاوردها نوشتنی نیستند، باید آنها را دید و احساس کرد. تمام نسل بعدی ایران از این اکسیر عشق سیراب و متأثر بوده‌اند، چه خود بدانند چه ندانند. زیرا همه آنها تحت تأثیر فرهنگ و محیط از پیش‌ساخته‌ای قرار گرفته‌اند که به افکار و زندگی آنها رنگ واقعی داده است. مبارزه حزب توده ایران در دوران نخست انقلابی فعالیت‌اش در ایران، تاریخ ایران است و هیچ بورژوا و روزیونیستی نمی‌تواند این دستاورد را نفی کرده و نادیده بگیرد.

ما شاهدیم که وقتی حزب توده ایران که چون شمعی در میان جامعه ایران می‌سوخت و به اطرافش نور می‌داد به انحراف کشیده شد و به دامان روزیونیسم سقوط کرد، آنگاه راه پراکندگی، سرخوردگی، سرکشی خرده‌بورژوازی، قهرمان‌بازی و انحرافات عدیده دیگری نظیر روزیونیسم «چپ» پیدایش جریان‌های منحرف ولی آرمان‌خواه چریکی و نظایر آنها باز شد که هر چه از سرم‌نشاء خود دور شدند به درجه صدمه‌شان به جنبش کمونیستی و ملی ایران افزوده گشت به طوری که که امروزه‌ای از این گروه‌ها به همدست صهیونیسم و امپریالیسم در ایران بدل شده و با تحریم مردم ایران و اشغال ایران توسط امپریالیسم آمریکا موافقت آنها حتی با تجاوز به عراق، افغانستان، لیبی و سوریه نیز موافق بوده و هستند. پس ما متوجه می‌شویم که سقوط حزب توده ایران به منجلاط روزیونیسم و مبارزه مستمر آنها با مارکسیسم-لنینیسم و اختراع روزیونیست‌های «هودار استالین» تا پاره‌ای برخیزان‌های خویش در دوران تسلط سوسیال‌امپریالیسم شوروی به رهبری برژنف، گورباچف و یلتسین بکشد، چه نتایجی به دست ما می‌دهد.

۸۰ سالگی تاسیس حزب توده ایران را به فال نیک بگیریم و برضد روزیونیسم، امپریالیسم، صهیونیسم به قیام برخیزیم. مبارزه طبقاتی را تشدید کنیم،

تنوری‌های «حزب تمام خلق»، «دولت تمام خلق» و «مسالمت‌آمیزهای» خروشچگی را به دور افکنیم، از جریان‌های منفرد از توده‌ها که با روش انفرادی مسلحانه غیرتوده‌ای به آسمان هجوم برده بودند پرهیزیم و جنبش کمونیستی را در درجه نخست از وجود این انحرافات سیاسی تصفیه کنیم. آتوق است که طبقه کارگر ایران از سردرگمی نجات یافته و در حزب واقعی توده‌ای خود حزب کار ایران (توفان) متشکل می‌گردد. خوب است به دو ادبیات کمونیستی و روزیونیستی مورد تأیید روزیونیست‌ها توجه کنیم.

شعری از سرگرد وکیلی عضو سازمان نظامی حزب توده ایران

«اگر ای مردک نامرد! به شلاق سکوت
بشکنی بر لب من، قصه گویای امید،
اگر ای شاه همه روسپهان، پاره کنی،
دفتر شعر مرا تا ندمد صبح سپید

باز بر سینه دیوار نویسد به راه
مرگ بر شاه، بر این عامل رسوای سیا
اگر ای شاه! بی‌اویزیم از چوبه دار
یا بتازی به سرم، همچو در آدم‌خوار
یا کنی طعمه سرنیزه، تم را صد بار
یا که چون شمع بسوزانیم اندر شب تار
باز خاکستر من طعنه زند بر ره باد
که «بر این شاه فرمایه دون، نفرت باد!»

اگر ای شاه! من و همسر زیبای مرا
در سحر هدیه کنی، چند گل سرب مذاب
با شم اسب، بکوسی به سر و سینه ما
یا شوی مست ز خون من و او، جای شراب
صبح فردا، پسر، باز بخواند به سرود
که: «به هشیاری حزب پدرم باد درود!»
زندان تیب زهی - ۱۳۳۲ سرگرد وکیلی»

شعری سروده از «یوگنی الکساندروویچ یفتوشنکو»
(Jewgeni Alexandrowitsch Jewtuschenko)

منتشر در نشریه «پراودا» (Prawda) ۱۹۶۲، ۲۱، ۱۰ (شاعر دست‌پرورده روزیونیسم خروشچگی در شوروی در سال ۱۹۶۲ که مورد تجلیل فراوان قرار گرفت. یوگنی یفتوشنکو افزون بر چندین جایزه ادبی که در کشورش به دست آورد در سال ۱۹۹۹ به عنوان نخستین شاعر خارجی جایزه «والت ویتمن» (Walt-Whitman) آمریکا را نیز دریافت کرد. او بارها در دانشگاه‌های آمریکا شعرخوانی کرد. در سال ۲۰۰۸ در ایتالیا جایزه «آنونزیو» (Annunzio) را به دست آورد و در سال ۲۰۰۹ جایزه دولتی فدراسیون روسیه به او اهدا شد. حال به «الهاماتش» در هماهنگی با خروشچف و «استالین‌زدانی» در شوروی نظر افکنید.

«وارثان استالین»

«سکوت مرمز

هنگامی که او را از مقبره بیرون می‌بردند
تابوت شناور
از فراز سرنیزه‌ها می‌گذشت
او نیز خاموش بود.....

خاموش و مخوف.

با چهره‌ای عبوس

مشت‌های مومیانی شده‌اش را می‌فشرد
آنجا از درون تابوت

آنکس که خود را به مردن زده بود

می‌خواست نیک به خاطر بسپرد

آنها را که تابوت را بردوش می‌کشیدند
- سربازان جوان و یازان و گورسک -
می‌خواست از گورش برخیزد
به کوتاه‌فکران جوان ملحق شود
زیر پلک‌های سنگین‌اش
نقشه‌ای برای آینده می‌دید
و من که این عریضه را برای دولت!!!! می‌نویسم

استدعا دارم

بر پاسداران بیافزایند

دو برابر

سه برابر...

تا استالین برنخیزد

و به همراه‌اش، گذشته...

وارثان بسیاری بر سراسر زمین بجا نهاد
فکر می‌کنم تلفنی در تابوتش کار گذاشته

انور خوجه

دستورات او را دریافت می‌کند.

این سیم از تابوت او به کجا کشیده می‌شود؟

نه استالین تسلیم نشد

مرگ را فریبی بیش ندانست

ماه او را

از مقبره

بیرون کشیدیم

اما با چه نیروئی وارثان او را بیرون بیاوریم

دیگرانی هم هستند که از تریبون‌ها به استالین می‌تازند

اما خود

شب‌ها

برای روزگار گذشته آم می‌کشند

بیهوده نیست که وارثان استالین سکنه می‌کنند

زیرا - آنها- وفاداران قدیم او-

زمانه‌های کنونی را دوست نمی‌دارند:

تا وقتی که وارثان استالین نفس می‌کشند

استالین هنوز در مقبره خوابیده است.»

این دو شعر بدون شرح را بخوانید، تفاوت میان حزب

کار ایران (توفان) و حزب توده روزیونیست ایران است. •

کشتار پناهندگان... دنباله از صفحه ۱

قدرت انتخاب ندارند، آواره پناهنده است، از راه رسیده‌ای است راه گم کرده، خشمگین و عصبی، لرزان. خاک وطن را دوست دارد. «با این همه، ... مهاجر و آواره هر دو در برزنند.» «آواره ملت‌ها به هويت گذشته خویش، به هويت جسمی و روحی خویش آویزان است، و این آویختگی، یکی از حالات تدافعی در مقابل مرگ محتوم در برزن است. آویختگی به یاد وطن، آویختگی به خاطره یاران و دوستان، به هم‌زمان و هم‌سنگران (...). آواره مدام در استحال است. با سرعت تغییر شکل می‌دهد (...). مهاجر به ظواهر دل‌بسته است (...). مهاجر منتظر است خانه آب و جارو شود، سفره وطن گسترده شود تا او برگردد و بند کفش‌هایش را باز کند و لم دهد.» ساعدی که خود آواره‌ای بیش نیست، دست یاری به سوی دیگر آوارگان دراز می‌کند: «آواره دست تنها نمی‌تواند به آرزوهای خویش برسد. آوارگان باید همدیگر را دریابند (...). آواره‌ها تلی از اجساد عزیزان پشت سر خویش گذاشته‌اند (...). عالم برزن را آواره‌ها نابود خواهند کرد. ادامه در صفحه ۵»

با تسلط روزیونیسم در حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند

کشتار پناهندگان... دنباله از صفحه ۴

مباد و مبادا که آواره‌ها آرام نشینند. مبادا که برای رسیدن به سرزمین خویش پلک روی پلک گذارند و تن به مرگ تدریجی بسپارند، آواره‌ها باید سکوی پرشی پیدا کنند. آواره‌ها باید دنیا را آگاه کنند که چه بر سرزمین آنها آمده است (...). آواره‌ها اگر فریاد نکشید و دنیا را نلرزانید، نیم‌نگاهی هم به شما نخواهد شد و مرگ تدریجی، مرگ مزم، چون قانقاریا آرام آرام شما را خواهد خورد. خودکشی بهتر از مرگ تدریجی است.»

این سخنان ساعدی در ۱۳۶۲ است و ما اکنون در سال ۱۴۰۰ یعنی ۳۸ سال بعد به سر می‌بریم. در قریبی که مرزهای میان پناهنده، آواره، مهاجر، فراری، بی‌سرپناه، سرگردان، بی‌دورنما و... زوده می‌شوند و بشریت به روز محشر نزدیک می‌گردد. دریای مدیترانه به گورستان انسان‌ها و بی‌هویتان تبدیل شده، یونان باستان، «مهد دموکراسی» آزادگان در برابر بردگان، بازداشتگاه و اردوگاه‌های انسان‌هایی است که برای اینکه زنده بمانند حاضرند یک عمر هویت واقعی خود را پنهان کنند، این اردوگاه‌های بی‌هویتان در ایتالیا، امروز و همان رم باستانی نیز وجود دارند که گلاادیاتورهای جدیدی را به نمایش گذارده و آنها را تحقیر می‌کنند. اسپانیای فالانژیست که هنوز هم فالانژیست است سیل انسان‌ها را در همان سرزمین مراکش مهار کرده است و بر ریزش آنها از ارتفاعات چند ده متری برای رهایی از آوارگی در سرزمین خویش نظاره می‌کند و ککش هم نمی‌گردد. آمری‌کا، این «پیکره مقدس» برای همه شیفتگان «دنیای آزاده»، در مرزهای مکزیک دیوار می‌کشد و پناهنده را در زیر سُم ستوران گشتی‌های مسلح دولتی و یا خصوصی مسلح به بازگشت مجبور می‌کند.

میلیون‌ها افغانی از دیارشان رانده شده و در ایران و پاکستان‌اند، بیش از یک میلیون «روهینگیا»ئی مسلمان مورد پیگرد در بنگلادش به سر می‌برند، بیش از چهار میلیون سوری‌های در ترکیه، لبنان، اردن سکنی گزیده‌اند و این کافی نیست. به دور ممالک مدعی دفاع از حقوق بشر دیوار می‌کشند که بلندتر از دیوار مشهور برلن میان شرق و غرب است. این دیوار، بشریت را از حاکمان ضدبشر، از نقابداران «دموکرات» از قوانین اساسی خاک خورده و دادگاه‌های دست‌نشانده آنها جدا می‌کند که مرتب از حقوق شهروندی، حقوق بشر، قانون‌مداری و تساوی حقوق صحبت می‌کنند و رعایت حقوق بشر را مرتب به نحو خسته‌کننده‌ای به دیگر کشورها تجویز می‌نمایند. همه این ریاکاری ارزش‌های دنیای غرب و «بشردوست» در این سخنان نغز آنتالو فرانس ادیب فرهیخته فرانسوی بازتاب یافته که: «مساوات در برابر قانون»، فقیر و غنی را از خوابیدن زیر پل‌ها، در یوزگی در معابر عمومی و یا دزدیدن قرص نانی، منع نمی‌کند. و این عین واقعیت است. در تمام این قوانین از تساوی حقوق در نص قانون، از حق پناهندگی و حتی کمک به هم‌نوع یاد شده است، همه سیاستمداران غربی، همه «سینه جاکان» دموکراسی بر این اجساد آورگان در مرزهایشان چشم فرو می‌بندند چون برایشان منافع و سرمایه سیاسی ندارد. هیچ کدام از این سخنان «نغز» و تکراری مانع از آن نیست که ده‌ها هزار پناهنده سیاسی و آواره و بی‌خانمان در پای دژهای عظیمی که اروپای «بشردوست» از ترس آوارگان و پناهندگان به دور خود کشیده است، بی‌سرپناه نمانند و جان ندهند و ارتش و مرزبانان اروپایی بر جان‌کندن

زنان و کودکان، پدران و مادران نظاره کنند و خمی به ابرو نیاروند. بی‌اختیار این پرسش مطرح می‌شود که این انسان‌نماها در کدام مکتب آموزش دیده‌اند و در مورد آوارگان چه چیز در مغزهای آنها فرو کرده‌اند که این چنین بی‌احساس به فانی آنها نظاره می‌کنند و نسبت به عذاب وجدان مصونیت دارند.

این آورگان چه کسانی هستند که بار سنگین غربت، خطرات ناشی از آن، بی‌خوابی، بی‌غذائی، سرما، خطر تجاوز و تحقیر شدن را تحمل کرده و خود را به دروازه‌های «دنیای آزاد» رسانده‌اند. آنها عراقی‌اند که قربانی تجاوز امپریالیسم آمریکا، و متحدانش در زمان اشغال عراق گشته‌اند. آنها عراقی‌اند که می‌بایستی در مقابل هجوم داعش و کشتار آنها به مقاومت دست می‌زدند و بر دریای ثروت نفت کشورشان که در چنگ آمریکا و متحدان اروپائی‌اش گرفتار آمده است و آنها را به آن دسترسی نیست، نظاره می‌کردند. آنها افغانی هستند که سرزمین‌شان از اواخر دهه ۷۰ میلادی در چنگ امپریالیست‌هاست و آواره جهان شده‌اند. نیروهای ناتو سرزمین آنها را اشغال کرده و مردمانشان را با پهباد نشانه گرفته و به قتل می‌رسانند. بمب‌های مادر و سایر ابزار و ادوات مدرن جنگی را در آنجا آزمایش کرده و این کشور را به خون کشیده‌اند. آنها مامن خود را از دست داده‌اند. خانه‌ها را بر سرشان خراب کرده‌اند. نه نانی دارند و نه آبی تا با آن سر کنند و زنده بمانند.

آنها از مردم سوریه از شام و حلب هستند که قربانی تجاوز امپریالیست‌های ناتو شده‌اند. آثار تاریخی آنها را برای نابودی هویتشان نابود کرده‌اند و داعش جنایت‌کار را در اروپا پروراند و توسط ترکیه به این کشور برای قتل عام گسیل داشته‌اند و حال این عده قربانیان سیاست تقسیم مجدد خاورمیانه هستند که با شکست روبرو شده است و بی‌پناه و سرگردان در اروپا پخش شده‌اند و در پس مرزهای اروپا، با آفریقایی پناهنده و آواره از ایتوپی گرفته، تا ساحل، سودان، سومالی، لیبی و... درهم آمیخته‌اند و در انتظار «رحمت حقوق بشرند».

آنها ایرانی هستند که وضعیت نابهنجار ایران، از دست آفازده‌ها و مفاسد حاکم در ایران، از دست تحریم‌ها و زورگویی‌های اجانب برای درهم شکستن ایران فرار کرده‌اند که در منطقه بی‌طرف میان کشور لهستان و روسیه سفید در چنگال گرسنگی به مرگ تدریجی محکوم شده‌اند که حتی نای بازگشت ندارند و سربازان «غیور» لهستانی این «متجاوزان» نامرغوب و نامطلوب را در مرزهای لهستان دستگیر کرده و به منطقه بی‌طرف میان لهستان و روسیه سفید باز می‌گردانند و حال آنکه این اقدام ضدبشری مغایر همه قوانین جهانی از کنوانسیون ژنو گرفته تا قوانین ممالک اتحادیه اروپاست و این اتحادیه ریاکار حاضر نیست به دفاع از حقوق بشر این عده به پا خیزد و حتی به قوانین خود احترام گذارده و آنها را متحقق کند. سکوت مرگبار رهبران اتحادیه اروپا و رسانه‌های مصلحت‌اندیش نژادپرست اروپا بر این همه جنایت ضدبشری پرده می‌افکنند حال آنکه خود آنها در جهان مسئول این ویرانی‌ها، تولید آواره و پناهنده هستند و این آواره‌های بی‌خبر به دامان قاتلان خود پناه آورده‌اند. قانون بشر و اتحادیه اروپا و مذهب کاتولیک که لهستان به دان ظاهرا بسیار پای‌بند است برای حق پناهندگی ارج و رتبه خاصی قابل است. اگر کسی تقاضای پناهندگی در

مرز کشوری کرد، نمی‌شود وی را بازپس فرستاد. این امر ضدقانونی و ضدبشری است. ولی دولت لهستان این کار را می‌کند و زمانی که پناهندگان با نوشتن واژه پناهنده بر روی کاغذ و یا پارچه هویت خویش را بیان می‌کنند به امید آنکه این محافظان به ندای درونی و وجدانی خود و به تعهدات بین‌المللی خود پاسخ مثبت دهند با خشونت آنها روبرو شده که کاغذهای آنها را پاره کرده و با ضرب و شتم آنها روبرو می‌شوند. جنگ و گریز به یک شیوه مبارزه پناهندگان در مرزهای بلاروس با لهستان بدل شده است. تا همین چند ماه پیش بلندگوهای اروپای غربی در انتقاد از نقض دموکراسی و حقوق بشر در بلاروس و حمله به لوگاشینکو رئیس جمهور آنجا گوش فلک را کر می‌کرد، مانکن‌های تربیت شده انقلاب مخملی را ردیف کرده بودند تا با غمزه‌گری زمام سرنوشت بلاروس را برضد روسیه به کف آورند که با شکست مفتضحانه روبرو شد. ولی همان یاران دیروزی حقوق بشر در مورد جان دادن پناهندگان که از «نژاده» دیگری هستند، کلامی هم نمی‌گویند. بی‌شمرانه‌ترین اظهارات تنها از جانب وزیر بی‌مایه امور خارجه آلمان بود که به جای پرداختن به وضعیت پناهندگان و نقض حقوق آنها از طرف اتحادیه اروپا، لوگاشینکو را مورد حمله قرار داد و وی را قاچاقچی انسان خواند. «مارتا گورکزینسکا» وکیل و فعال حقوق بشر و همکارش به شدت از این گونه اقدامات دولت لهستان عصبانی بوده و به آن انتقاد وارد می‌کنند.

وی در این باره گفته است: این بازگرداندن‌های پناهندگان کاملاً غیرقانونی و ناسازگار با حقوق بشر است. اگر چه هر فردی این حق را دارد که از کشور دیگری درخواست پناهندگی کند، اما پلیس مرزی لهستان این حق را از این پناه‌جویان سلب کرده و روند به عقب برگرداندن مهاجران را به صورت گسترده در پیش گرفته است.

دولت لهستان حتی از ورود نمایندگان آژانس جهانی رسیدگی به وضع پناهندگان در این منطقه جلوگیری کرده و آن را ممنوعه اعلام کرده است. در نظر بگیرید اگر این کار را ایران، روسیه و یا چین می‌کردند آنوقت احساسات «بشردوستانه» غرب تحریک می‌شد. همین یک نمونه حاکی از ریاکاری غرب در حمایت از حقوق بشر است. برای آنها حقوق بشر ابزاری برای تحقق خواست‌های خود می‌باشد. ما هم اکنون با نمونه‌ای از آن در دادگاه نمایشی استکهلم در سوئد روبرو هستیم که کوچک‌ترین نگرانی از کشتار انسان‌ها در پای دیوارهای اتحادیه اروپا ندارد.

پارلمان لهستان برای مقابله با سیل پناهندگان به صورت دموکراتیک و رضایت ضمنی اتحادیه اروپا برای ساخت یک حصار مرزی دائمی در مرزها خود با بلاروس واکنش نشان داده و مجوز بنای چنین دیواری را صادر نمود. دولت ملی محافظه کار لهستان با پروژه‌ای که حدود ۳۵۳ میلیون یورو هزینه در بر خواهد داشت به مسئله هجوم پناهندگان به اروپا در خط مقدم جبهه جنگ با پناهندگان واکنش نشان داد و نه مورد اعتراض دادگاه‌های اروپائی و نه اتحادیه اروپا و نه پارلمان اروپا قرار گرفت. این حصار مرزی قرار است به طول بیش از ۱۰۰ کیلومتر در امتداد مرزهای شرقی اتحادیه اروپا گسترش یابد. جالب آن است که دول اروپای غربی به کشور روسیه سفید پرخاش می‌کنند که چرا اجازه عبور پناهندگان را از مسیر این کشور به اتحادیه اروپا می‌دهد. این بار هم آنها از جان پناهنده... ادامه در صفحه ۷

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

به واقعیات افغانستان... دنباله از صفحه ۸

که در شبکه مناسبات قبیله‌ای، برده‌داری، عشیرتی در خواب است، شاید تاخیر در برقراری یک حکومت فعال و کارساز اهمیت چندانی نداشته باشد، ولی برای جامعه شهری افغانستان و آینده و پیشرفت این کشور این بلا تکلیفی کشنده است. البته حاکمیت کنونی افغانستان باید به تناقض ناشی از خوانش فقه حنفی- دیوبندی برای اداره کشور و عمل‌گرایی ضروری و واقع‌بینانه برای اداره مملکت فایق آید. این امر را ما در مورد آزاد بودن کار زنان در برخی از حوزه‌ها و ممنوعیت آن در بخش‌های دیگر شاهدیم. طالبان قادر نیست با جزم‌گرایی و انکار واقعیات پیچیده امروزی اجتماعی زندگی اجتماعی مردم را سامان دهد و این امر به تضاد درون هیات حاکمه منجر شده است. به نظر می‌رسد که این موفقیت ناگهانی طالبان که آمادگی اداره کشور را در این حد گسترده نداشته است، آنها را عملاً در مقابل مشکلاتی قرار داده که ممالک همسایه برای به رسمیت شناختن حکومتشان به دنبال تضمین‌های قابل قبول از جانب آنها هستند و منتظرند که آنها با هویت روشن به میدان آمده تا برقراری روابط آسان گردد. همسایگان افغانستان خواهان یک حکومت فراگیر قومی و دینی و ایجاد امنیت در سراسر افغانستان هستند و طبیعتاً چنین پیشنهادی همان تضمینی است که طالبان می‌تواند و باید به همسایگان خود و به اقوام و اقلیت‌های مذهبی درون کشور خود بدهد. این اقدام برای اعتمادسازی مهم است و چنانچه طالبان به آن تن در دهد، نمی‌تواند از امروز به فردا سیاست خویش را فرصت‌طلبانه و به بهای گزاف تغییر دهد. به حکام کنونی افغانستان پیشنهاد شده است که تاجیک‌ها، ازبک‌ها، شیعیان، سنی‌های غیر حنفی- دیوبندی و... را در قدرت سیاسی شرکت دهند تا تضمینی برای ممانعت از سرکوب و ممانعت از اجرای حقوقی باشد که از آنها مرتب با احترام یاد می‌کنند.

آمریکا و ناتو که بیست سال این کشور را به روز سیاه نشانده‌اند و هزاران نفر مردم آن را نابود ساختند از استقرار یک حکومت مستقل، متکی به نیروی خود ناخرسند هستند. آمریکا برای توجیه حضور بیست ساله خویش در افغانستان به دنبال تروریسم و ایجاد آشفتگی در افغانستان بوده و در پی تقویت داعش برای ایجاد عدم امنیت در جنوب جمهوری‌های آسیای میانه، مرزهای چین و شرق ایران است. از روز خروج این تجاوزکاران، پرونده‌های مربوط به قتل عام، فقر، فلاکت، گرسنگی، بی‌خانمانی و مردن دسته دسته کودکان گرسنه افغانی برملا می‌شود. امپریالیسم ناتو تلاش دارد با نیروی شستشوی مغزی رسانه‌ای که در اختیار دارد، چنین القاء کند که گویا این بی‌سامانی، گرسنگی و قحطی ناشی از پیروزی طالبان است و تا زمانیکه اشغالگران «متمدن» در افغانستان بر سر کار بودند همه چیز بر وفق مراد می‌گردیده است. ولی در آن زمان که همین طالبان مرتجع، در مناطق تحت سلطه خویش دولت در سایه را قبل از پیروزی کنونی ایجاد کرده بود، شاهد گرسنگی کودکان و جان دادن آنها در آغوش مادرشان نبود. «توماس روتیگ» (Thomas Ruttig) کارشناس آلمانی امور افغانستان ابراز داشت که دولت پنهان طالبان مخارج

خود و مناطق تحت نفوذ خویش را از طریق قاچاق تریاک که جنبه فرعی در درآمد آنها را داشت، از طریق فروش سنگ‌های قیمتی، تجارت حیوانات نادر، فروش تلفن همراه و مهم‌تر از همه از طریق دریافت داوطلبانه مالیات از شاغلین و مالکان کسب می‌کرد و از این طریق هزینه‌های اداره مناطقی را که زیر نفوذ خود داشت تامین می‌نمود. مردم افغانستان برای رفع اختلافات خویش داوطلبانه به نزد قضات طالبان برای اجرای عدالت و رسیدگی حقوقی می‌رفتند تا به نزد ماموران فاسد دولتی که با اخذ رشوه داوری می‌نمودند. در آن دوران سخنی از فقر فاقه در سرزمین‌های زیر نفوذ طالبان نبود. (برنامه «فونیکس» (Phönix) قدرت طالبان به آلمانی و (Ghosts of Afghanistan)) (برای دیدن این فیلم به لینک در انتهای مقاله رجوع نمائید - توفان)

در چنین شرایطی حمدالله محب رئیس سازمان امنیت افغانستان در دوران حکومت اشغالی که خود وی مامور آموزش دیده سازمان سیا در پاکستان بود، قبل از فرار و ترک خاک افغانستان، وظیفه ایجاد آشوب، اعمال ترورهای داخلی، بمب‌گذاری در مدارس، کشتن شیعیان و بمب‌گذاری در مساجد آنها در کابل را به عهده داشت تا با بلوا بتواند این اقدامات را به پای طالبان بنویسد و باعث شود شیرازه امور از هم پاشیده، جنگ داخلی در افغانستان شروع شده و با ایجاد آشوب نه تنها ممالک همسایه افغانستان را ناامن کنند، بلکه زمینه را برای گذاردن جای پای مجدداً به افغانستان باز بگذارند، زیرا بعید نیست که در اثر آشوب، فقدان امنیت، گرسنگی و فلاکت، مردم از ترس «عقرب جزاره به مار غاشیه» پناه برند. همین آقای محب اعتراف کرد که طالبان مورد تأیید بسیاری از مردم افغانستان هست و به این ترتیب ما آنگونه که تبلیغ می‌گردد، با مشت‌های راهزن روبرو نبوده با بخشی از مردم افغانستان روبرو هستیم. طالبان برخلاف تبلیغات اشغال‌گران و تجاوزکاران مشت‌گانگستر نیستند که دست بر قضا و بر اساس تئوری توطئه به قدرت رسیده‌اند. گانگسترهای واقعی روس‌ها و آمریکائی‌ها بودند که از این کشور بدن پاره پاره‌ای را به جای گذارده‌اند. طالبان در بعد از شکست‌اش از جانب قوای مهاجم آمریکا هیچ‌وقت نابود نشده بود و برعکس به میان مردم رفته بود و در میان قوم پشتون و به ویژه در منطقه جنوبی افغانستان فعالیت می‌کرد و از نفوذ فراوان برخوردار بود. کرزای و اشرف غنی تنها حاکمان کابل بودند و نه افغانستان. طالبان یک زمینه توده‌ای قبیله‌ای - عشیرتی و فتودالی در افغانستان دارد که به شدت مذهبی هستند. آنها برای نوع زندگی و سنت‌های خویش ارزش قایلند و هیچ دستوری از بالا را برای تغییر آن نمی‌پذیرند. افغانستان به یک تغییر ساختاری عمیق، به یک تحول اقتصادی و فرهنگی نیاز دارد که امری طولانی و با برنامه‌ریزی حساب‌شده باید باشد و تمام جامعه سنتی افغانستان را با توسعه سرمایه‌داری عمیقاً شخم زند.

روزیونیست‌ها که مانند امپریالیست‌ها در مورد واقعیت جامعه افغانستان برای توجیه اشغال روس‌ها به همه دروغ می‌گفتند و تزویر می‌کردند، و به مصداق «واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند»

بر آن شدند که دل همین «تروریست»‌ها را در خلوت به دست آورند. آنها نه تنها با نمایندگان مجاهد منفور گلبدین حکمتیار نشست و برخاست کردند بلکه در برنامه «کمونیستی» خویش نیز تغییر به وجود آوردند. آنها با این واقعیت روبرو بودند که جامعه افغانستان عقب‌مانده بوده و دین اسلام در این کشور ریشه‌های بس قدرتمندی در میان مردم دارد. آنها نمی‌توانستند مقاومت مردم را اقدامات «تروریست»‌ها جا بزنند حال آنکه «گر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آنچه هست گیرند». آنها نام حزب خود را نیز تغییر دادند.

در سند «برنامه حزب مردم افغانستان» که برای جلب مجاهدین افغان جایگزین حزب قبلی شده بود، با اهداف زیر روبرو می‌شویم که آن را در تحت فشار همین تروریست‌ها تنظیم کردند: «اسلام دین مقدس مردم افغانستان است. حزب از آزادی در اجرای مراسم دینی و مذهبی برای مسلمین و پیروان سایر ادیان حمایت می‌نماید، با موارد استفاده از اعتقادات دینی به مقاصد سیاسی مخالف است.

متعاقباً اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان به مثابه قانون اساسی موقت کشور به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۸۰ توسط «شورای انقلابی» مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. این قانون اساسی پایه‌های اساسی تشکیل یک نظام سیاسی دموکراتیک و مترقی را تا هنگام طرح و تدوین قانون اساسی - دایم - به جا گذاشت، و در آن دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، اعتقاد و احترام به دین مقدس اسلام و رعایت آزادی کامل، اجرای مناسک دینی مردم، پیش‌بینی شده بود به تاریخ ۲۱ آوریل ۱۹۸۰ تعدیلات واقع‌بینانه‌ای مطابق با شرایط در بئرق رسمی و نشان دولتی صورت گرفت و مراسم برافراشتن رسماً اجراء گردید. و در ۱۶ جون ۱۹۸۱ گام مهمی در جهت ایجاد وحدت، تفاهم و هم‌آهنگی سیاسی و اجتماعی مردم زحمتکش افغانستان با اعلام تشکیل جبهه ملی پدر وطن، برداشته شد. با وجود موضع‌گیری‌های لجاجت‌آمیز تنظیم‌های «جهادی» فروخته شده و ادامه تخریبات علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان اما رهبری حزبی و دولتی به اقدامات صلح‌آمیز خود متکی بر نیرو و توان‌مندی ادامه می‌داد. و از تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۸۰ در حدود ۱۶ هزار زندانی در کابل و ولایات آزاد شدند. از جمله تعداد کثیری از بنیادگرایان اسلامی وابسته به تنظیم‌های «اخوانی» به شمول برخی رهبران ایشان نیز از جمله آزادشدگان بودند. مانند عبدالرب رسول سیاف. همانگونه که اعلام شده بود، آزادی زندانیان بدون هیچ‌گونه قید و شرط و تبعیض، بطور آگاهانه انجام یافت. در ۶ ژانویه ۱۹۸۰ بر طبق مشی قبلاً اعلام شده‌ای دولت از طریق رسانه‌های گروهی، چنین ابلاغ گردیده بود: «... عفو تمام زندانیان سیاسی که از دم ساطور خونین امین میرغضب سالم باقی مانده‌اند، بدون در نظر داشت طبقه، مذهب، زبان، قوم، ملیت، ایدئولوژی. اختلاف سیاسی و سازمانی اعلام می‌گردد...». این تغییرات ظاهری دولت ببرک کارمل نیز نتوانست جان کشور مستعمره و دولت دست‌نهاد وی را نجات دهد. •

دادگاه‌های... دنباله از صفحه ۸

در سال ۲۰۰۲ از میان برداشته شدند.

در این دادگاه متهم «لاهی براهیما» (Lahi Brahima)، به شش سال زندان محکوم شد و «راموش هارادینای» تبرئه گردید.؟؟؟؟ در صربستان، تبرئه «راموش هارادینای» جنایتکار با شگفتی همراه بود. حتی «کارلا دل پونته»، دادستان پرسابقه دادگاه لاهه که مدافع سخت منافع امپریالیسم و «تمدن و ارزش‌های» اروپاست، در زندگی‌نامه خود مورخ سال ۲۰۰۸ نوشت که: دادگاه لاهه به طور یک‌جانبه چشمان خود را بر جنایات ارتكابی برضد صربستان بسته بود و این در حالی بود که جنایاتی را که آلبانیایی‌های کوزوونی در آن دخیل بودند، علیرغم دلایل کافی، تحت پیگرد قرار نمی‌داد. شواهدی در دست بودند که «راموش هارادینای» در فروش اعضای بدن انسان‌ها در کوزوو که از زندانیان اعدام شده به دست می‌آمدند، مشارکت داشت. حال به مورد دیگری در مورد این مجرم توجه کنید و آن هم نقش این مامور در صحنه سیاسی بین‌المللی و دستان مرموزی که وی را حمایت می‌کردند و برایش «اعتبار» کسب می‌کردند.

نقش این مامور در صحنه سیاسی بین‌المللی

در فوریه ۲۰۰۹، از «راموش هارادینای» «مسلمان» خواسته شد تا به عنوان میانجی در مذاکرات صلح بین دولت اوگاندا و شورشیان مسلمان متشکل در صفوف «اتحاد نیروهای دموکراتیک» (ADF) شرکت کند، که مورد موافقت وی قرار گرفت. گفته می‌شود که «راموش هارادینای» ماه‌ها به طور غیررسمی به این واسطه‌گری ادامه داده است. چه کسی در پشت این پیشنهاد بوده و مناسبات بین یک دولت رسمی، یک تشکل شورشی و آقای «راموش هارادینای» بنام و مجرم را برقرار کرده است روشن نیست. محاکمات علیه «راموش هارادینای»، «لاهی براهیما» (Lahi Brahima) و «ادریز بلج» (Idriz Balaj) در ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۰ مجدداً از سر گرفته شد، محاکمه در ۱۸ اوت ۲۰۱۱ آغاز گردید.

با دست عوامل خانم «مادلین آلبرایت» یهودی تبار و وزیر امور خارجه آمریکا (بخوانید وزیر امور دخالت در امور داخلی همه کشورهای دنیا - توفان)، کارزار تبلیغاتی «یو بو بول» (U bo boll) به معنی «کافی است» را به نفع آزادی «راموش هارادینای» در بیرون دادگاه راه اندازی کرد. در محاکمه برگزار شده‌ی جدید که در پرتو فشار خیابانی آمریکا و لومپن پرولتاریا صورت پذیرفت، دادستان دادگاه سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲ برای متهمان پرونده، حداقل ۲۰ سال حبس طول‌المدت در خواست کرد. ولی دادگاه جنایات جنگی سازمان ملل متحد، «راموش هارادینای»، «بلج» و حتی «براهیماج» را از همه موارد اتهامات وارده تبرئه کرد؟؟؟؟ و به این ترتیب «اجرای عدالت» به نحو کامل به تحقق درآمد! اگرچه دادگاه بسیاری از جنایات علیه صرب‌ها، روم‌های کولی و آلبانیایی‌ها را در کیفرخواست امری اثبات شده می‌دید و می‌دانست، اما کیفرخواست ظاهراً مدعی بود در مورد مسایل اصلی «هیچ مدرک مستقیمی» برای شرکت متهمان در «سازماندهی جنایات مشترک» برای تعقیب و تاراندن صرب‌ها و روم‌های کولی در دست ندارد و نمی‌تواند دخالت مستقیم و یا حتی آگاهی نسبی آنها نسبت به ارتکاب

این جنایات را ثابت کند. این حکم جانبدارانه و سیاسی با واکنش‌هایی به شدت متفاوت و شدیداً منفی در جهان روبرو شد که طبیعتاً فایده‌ای نداشت. به عنوان مثال «فلورانس هارتمن» (Florence Hartmann)، سخنگوی سابق دادگاه جنایات جنگی سازمان ملل متحد این تصمیم را محکوم کرد و به درستی گفت که «دادگاه به دلیل چشم‌پوشی بر حقیقت شکست خورده است». این یک فروپاشی کامل نظام قضایی بین‌المللی است، که بود و تا به امروز نیز هست. تا امپریالیسم و صهیونیسم سایه شوم خود را بر جهان افکنده است، بشریت در این بی‌عدالتی‌ها غوطه‌ور خواهد خورد.

پس از تبرئه در نوامبر ۲۰۱۲

پس از داستان تبرئه «راموش هارادینای» و دو تن از همزمانش از سوی دادگاه جنایی لاهه، این سه نفر به عنوان قهرمان به کوزوو وارد شدند و مورد استقبال نخست وزیر کوزوو آقای «هاشم تاجی» (Hashim Thaçi) قرار گرفتند که خود وی نیز به عنوان جنایتکار جنگی تحت پیگرد بین‌المللی است و تنها دست حمایت آمریکا بر بالای سرش تا کنون جان وی را نجات داده است. «راموش هارادینای» و آقای «هاشم تاجی» به سرعت مذاکرات دوستانه‌ای را آغاز کردند.

«راموش هارادینای» قصد داشت مذاکراتی را در مورد ائتلاف احتمالی دولتی بین دو حزب «هاشم تاجی» (PDK) و حزب خود وی (AAK) آغاز کند و نخست وزیر جدید کوزوو شود. ولی پس از ملاقات در ۷ دسامبر ۲۰۱۲، هر دو نفر، عمدتاً در مورد مسائل رسمی، مانند ادغام در اتحادیه اروپا... و موارد مشابه توافق کردند و نتیجه بیش‌تری نگرفتند.

دستگیری‌های جدید در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۷

در ژوئن ۲۰۱۵، «راموش هارادینای» بر اساس حکم بازداشت صربستان به مدت کوتاهی در «اسلوونی» (Slovenien) دستگیر شد. در ۴ ژانویه ۲۰۱۷، وی توسط پلیس فرانسه در فرودگاه «بازل-مولهاوزن» (Basel-Mülhausen) بازداشت شد. به گفته دادستانی عمومی صربستان، شواهد جدیدی در دسترس بود که استرداد «راموش هارادینای» به بلگراد را توجیه می‌کردند. در ۲۷ آوریل ۲۰۱۷، یک دادگاه فرانسوی در «کلما» (Colmar) درخواست استرداد قوه قضائیه صربستان را احتمالاً با فشار دوستان آمریکائی رد کرد. به این ترتیب آقای «راموش هارادینای» که ممنوع‌الخروج شده بود بعد از چهار ماه مجدداً آزاد شده است و می‌تواند به جنایات و خرابکاری‌هایش ادامه دهد. پس از احضار وی برای استماع اظهاراتش توسط دفتر ویژه دادگاه کارشناسانه کوزوو برای تعقیب جنایتکاران جنگی در زمان جنگ کوزوو که به لاهه (هلند) منتقل شده بود (Kosovo Specialist Chambers and Specialist Prosecutor's Office) وی در ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۹ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. او می‌خواست از احضار به عنوان یک فرد خصوصی اطاعت کند، ولی نه به عنوان نخست‌وزیر کوزوو. به این ترتیب تا زمانی که وی هنوز فرد خصوصی نیست و نخست‌وزیر کوزوو محسوب می‌شود و جانشینی برایش پیدا نشده است، وی نمی‌تواند در دادگاه حضور یابد و به عنوان مدیر اداره امور جاری در این سمت باقی می‌ماند. هرچه باشد وی مصونیت دارد. **ادامه دارد**

کشتار پناهندگان... دنباله از صفحه ۵

ابزار سوء استفاده سیاسی و تسویه حساب‌های سیاسی می‌سازند. روزنامه «تآگس سائونگ» (Tageszeitung) در آلمان اخیراً نامه‌ای از وزارت کشور آلمان خطاب به دولت لهستان را منتشر کرده است که در آن چنین آمده است: «با توجه به شرایط سخت سیاسی در روابط با بلاروس مايلم از شما و مرزبانان لهستانی برای محافظت از مرز مشترک خارجی تشکر کنم». آیا این نامه چندش آور نیست؟ البته این وضعیت فقط در اروپا نیست از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا نیز جنگ با پناهندگان و قربانیان غارت امپریالیستی در آمریکای لاتین آغاز شد و دولت آمریکا کوشید دور آمریکا دیوار آهنین بکشد که مهاجران آمریکای مرکزی و جنوبی نتوانند وارد خاک آمریکا شوند. اخیراً در زمان جو بایدن رئیس‌جمهور جدید آمریکا که همان سیاست را ادامه می‌دهد، کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل اخراج دسته‌جمعی مهاجران و پناهندگان هائیتی توسط واشنگتن را محکوم و اعلام کردند این اقدام بخشی از سیاست «تبعیض نژادی» علیه سیاه‌پوستان هائیتی در مرزهای ورودی آمریکا است. به گزارش «رویترز»، آمریکا سال گذشته و در دولت دونالد ترامپ رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا با تصویب قانون موسوم به ۴۲، به بهانه بهداشت و سلامت با اخراج دسته‌جمعی مهاجران و پناهجویان موافقت کرده است. ببینید برای مبارزه با انسان‌ها و حقوق آنها به چه بهانه‌هایی متوسل می‌شوند. فرمان به قتل عام مهاجران می‌دهند تا بهداشت و سلامت جامعه آمریکا تامین شود! در یک کلام امپریالیسم قربانیان خویش را نمی‌پذیرد و تنها به مرگ آنها راضی است. تا کنون ۸ پناهنده در اثر سرما، بی‌غذائی در مرزهای لهستان جان داده‌اند و اجساد آنها بر روی زمین قرار دارد. اروپا بر مرگ باقی‌ماندگان پناهنده نظارت می‌کند. آیا جز ریاکاری و تذویر نام دیگری برانزده‌ی این رفتار دورویانه و ضد انسانی می‌باشد؟ پناهندگان باید دشمنان واقعی خویش را که جهان را به این فاجعه کشانده‌اند، بشناسند. ●



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۸۴ آبان ۱۴۰۰

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

به واقعیات افغانستان باید برخورد تاریخی و علمی داشت

مسئله افغانستان هنوز مسئله داغی است، زیرا حکومت افغانستان هنوز موفق نشده است پایه‌های قدرت خود را تحکیم کرده و نظام اداری کشور را به کار اندازد. روشن است که بر اساس فقه حنفی نمی‌شود کشوری را بنا بر مقتضیات قرن بیست و یکم واقع‌بینانه اداره کرد. کشور کنونی بنا بر پیچیدگی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باید منظم و با مدیریت و کارشناسان بر اساس قانون که حقوق و وظایف را تعیین می‌کند و مبنای ایجاد امنیت در کشور است، اداره شود، دولت باید زبان واحدی در مقابل مردم داشته باشد. وقتی امنیت قانونی وجود نداشته باشد و تصمیمات فردی و یا گروهی، ذهنی‌گری‌ها و تخیلات دینی مبنای تغییرات قرار گیرند، هیچ کس نمی‌تواند با اطمینان خاطر سرمایه‌گذاری کرده و یا برای آینده زندگی‌اش برنامه‌ریزی طولانی کند. مردم از امروز به فردا زندگی می‌کنند، همه چیز موقتی است و به خلق و خوی این یا آن رهبر دینی و تفسیرات فقهی وی ربط پیدا می‌کند و این آغاز آشوب است. آن بخش از جامعه که نظر به پیشرفت جامعه و اداره کشور دارد در نگرانی و سردرگمی به سر برده و چشم انتظار انجام تحولات و اقدامات اساسی با پشتوانه دولتی است. البته برای بخش بزرگی از جامعه افغانستان... ادامه در صفحه ۶

دادگاه‌های امپریالیستی برای تحقق عدالت نیستند، اِزاری در جهت توسعه نیات شوم آنها هستند (۳)

برای یادآوری مقالات قبلی مجدداً بازگردیم به مصاحبه خانم «کارلا دل پونته» با مجله «اشپیگل» که در طی آن گفتار زیر را بر زبان آورد: «مجله «اشپیگل»: آیا سیاستمداران آمریکایی دستورات خاصی به شما داده‌اند که درباره کوزووها تحقیق نکنید؟ «کارلا دل پونته»: خیر، در غیر این صورت می‌توانستم علنی شکایت کنم. اما «مادلین آلبرایت» (Madeleine Albright)، که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، تلفنی به من گفت: کارلا، دست به عصا باش، هوای «راموش هارادینای» (Ramush Haradinaj) را داشته باشید، در غیر این صورت شورش‌هایی در کوزوو رخ خواهد داد». از آن پس خانم «کارلا دل پونته» که با ماموریت خویش آشنا شد «عادلان» و در خدمت «حقوق بشر» به لاپوشانی جنایات کروات‌ها، کوزووها و بوسنی‌ها در مورد ملت صرب برخاست تا تجاوز به یوگسلاوی و تجزیه آن را به پایان برساند.

حال خوب است که ما خوانندگان «توفان» را در ادامه مقاله قبل با این هیولا یعنی آقای «راموش هارادینای» مونس خانم «آلبرایت» آشنا سازیم که قادر است در کوزوو شورش به پا کند تا ببینید که متحدان آمریکا در زمان تجزیه یوگسلاوی چه جنایتکارانی بودند و دادگاه‌های امپریالیستی چگونه به آنها برخورد کرده‌اند و می‌کنند. کیفرخواست علیه وی و هم‌دستانش، یعنی رئیس یگان ویژه «عقاب سیاه»، «ادریز بلج» (Idriz Balaj) و فرمانده فرعی «اوچکا» (UÇK) یعنی «لاهی براهیما» (Lahi Brahimaj)، شامل ۳۷ فقره از جمله جنایت علیه بشریت و نقض قوانین نظامی می‌گردید. این پرونده ناظر بر اعمال خشونت‌آمیزی بود که بین ۱ مارس تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۸ انجام شده بود. متهمان متهم به مشارکت در یک سازمان جنایی شدند. هدف آنها این بود که منطقه «متوهیجا» (Metohija) در غرب کوزوو را تحت کنترل خود درآورند. سیاستی که آنها مورد استفاده قرار دادند، عبارت بود از: «تاراندن و بدرفتاری غیرقانونی با صرب‌ها» و همچنین بدرفتاری با غیرنظامیان دیگری که آنها را مظنون به همکاری با پلیس صربستان، دوستی با صرب‌ها یا عدم حمایت از «اوچکا» (UÇK) - ارتش «آزادی‌بخش» کوزوویی‌ها می‌دانستند. جنایات مجرمانه مندرج در کیفرخواست که در آن «راموش هارادینای» دخیل بوده است، شامل ربودن اجباری غیرنظامیان، آدم‌ربایی، محرومیت افراد از آزادی، شکنجه، قتل و تجاوز است. این کارنامه درخشان متحد آمریکا در کوزوو است. در آغاز دادرسی، «کارلا دل پونته»، دادستان ارشد دادگاه بین‌المللی لاهه به مشکلات پیش روی دادستان برای تحقیق همه‌جانبه اشاره کرد. از جمله ارباب شهود، مشکل اصلی در تحقیقات بود. «بن امرسون» (Ben Emmerson)، وکیل مدافع «راموش هارادینای»، که از این مشکلات با خبر بود بیان کرد که اتهامات برای رسیدگی پرونده موکلش ناکافی است. در ۳ آوریل ۲۰۰۸، «راموش هارادینای» و «ادریز بلج» (Idriz Balaj) توسط دادگاه لاهه تبرئه شدند. هیچ شهودی در محاکمه وجود نداشت، زیرا تنها یکی از ده شهود اصلی که قرار بود علیه «راموش هارادینای» شهادت دهد و هنوز جان سالم از دسیسه‌های وی به در برده بود، پس از آنکه به سختی از یک سوءقصد جدید نجات یافت، شهادت خود را پس گرفت. شاهد دیگر از جمله «کوجتیم بریشا» (Kujtim Berisha) بود که در ۱۶ فوریه ۲۰۰۷ در «پودگورتسا» (Podgorica)، «مونته‌نگرو» (Montenegro) توسط یک ماشین جیب زیر گرفته و کشته شد، «ایلیر سلیماج» (Ilir Selimaj) شاهد دیگر در یک صحنه‌سازی مصنوعی سازمان داده‌شده پس از درگیری عمدی با چاقو کشته شد، «صادیق» (Sadik)، «سینان» (Sinan) و «خیلادین موسیج» (Xheladin Musaj) شهود دیگری بودند که همه در سال ۲۰۰۵ جان باختند!!! «صادیق» (Sadik)، در ۱ فوریه ۲۰۰۵ در نتیجه سوءقصد در روز روشن در وسط خیابان در منطقه «پی‌یا» (Peja) به ضرب گلوله کشته شد، «سینان» (Sinan) و «خیلادین موسیج» (Xheladin Musaj) در ژوئن ۲۰۰۵ در روستای «راوشیک» (Raushiq) در نزدیکی «پلا» (Pela) کشته شدند. «سبچه تولج» (Sebahate Tolaj) و «ایسوف حکلاج» (Isuf Haklaj)، دو افسر پلیس کوزوو که سعی کردند علیه «راموش هارادینای» شهادت دهند، در نوامبر ۲۰۰۳ پس از فریب خوردن و کشیده شدن به کمین گاهی در نزدیکی «پلا» (Pela) جان خود را از دست دادند، «بکیم مصطفی» (Bekim Mustafa) و «آونی الزاج» (Avni Elezaj)، شهود دیگر در نوامبر ۲۰۰۳ فوت کردند!!! همچنین در سال ۲۰۰۲ «صادیق مورجی» (Sadik Muriçi) و «وزل مورجی» (Veseli Muriçi) که در ابتداء موفق به فرار شده بودند، مورد اصابت گلوله قرار گرفته و جان دادند. اینان «شاهدان تحت حفاظت رسمی» بودند که در حملات سازماندهی شده قاتلان حرفه‌ای در منطقه «پی‌یا» (Peja) ... ادامه در صفحه ۷

8311 xOB .O.P

frodllaW-nedlefröM 62546D

gro.nafuot@nafuot :liam-E

gro.nafuot.www :tenretnI

ed.nafuot.www :tenretnI

grubmaH knabstOp

XXXXFEDKNBP :CIB

00 6203 3752 :.oN tnuocCA knaB

00 6203 3752 2200 1102 07ED :NABI

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه راست‌تر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجائیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

دست امپریالیسم و متحدانش از ایران کوتاه باد!